

تحلیل داستان بیژن و منیژه بر اساس اسطوره باروری

کبری جلیلی مؤخر^۱، حمیدرضا فرضی^{۲*} و ابرهیم پوردرگامی^۳

چکیده

یکی از شیوه‌های ادامه حیات اسطوره‌ها، تغییر یافتن آنها به صورت قصه و داستان، بویژه قصه‌های عامیانه است. در این میان برخی داستان‌ها بیانگر اسطوره‌های مربوط به طبیعت (باروری) هستند؛ اهمیت این اسطوره‌ها به حدی است که جیمز فریزر از آنها به عنوان یکی از پایه‌های بنیادین همه اساطیر و مهرداد بهار به عنوان یکی از ارکان اصلی اسطوره‌ها یاد می‌کنند. اسطوره‌های طبیعت (باروری)، اسطوره‌هایی هستند که به شیوه‌های گوناگون با مرگ و رستاخیز طبیعت در پیوند هستند. در ادبیات فارسی، در ژرف ساخت برخی داستان‌ها می‌توان ردّ پای اساطیر مربوط به طبیعت و آیین‌های باروری را مشاهده کرد که در این مقاله، داستان بیژن و منیژه بر این اساس و به روش تحلیل محتوایی بررسی شده است. فرض نگارندگان بر این بوده است که در ژرف ساخت این داستان می‌توان ردّ پای عناصر اسطوره‌های طبیعت و آیین‌های باروری را مشاهده کرد. براساس این فرضیه و با تحلیل محتوای این داستان، قابل تطبیق بودن آن با اسطوره طبیعت و آیین‌های باروری اثبات شده است؛ به گونه‌ای که در این داستان مرگ و رستاخیز طبیعت را که به صورت نمادین در وجود قهرمان نمود یافته است می‌توان مشاهده کرد. علاوه بر این، عناصر نمادین و کهن‌الگویی دیگری در این متن وجود دارد که در ارتباط با مضمون اصلی (اسطوره‌های طبیعت و باروری) هستند و بر این اساس تحلیل شده‌اند.

کلید واژه‌ها: اسطوره باروری، بیژن و منیژه، مرگ و تولد مجدد، قهرمان.

^۱ - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران.

^۲ - دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران. (نویسنده مسئول)

Farzi@iaut. ac.ir

^۳ - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران.

۱- مقدمه

یکی از مهم‌ترین زمینه‌های تحقیق در متون ادبی - مخصوصاً آثاری که ریشه در ادبیات پیش از اسلام دارند - تحلیل مفاهیم اساطیری و نمادین این آثار است. به دلیل این که اسطوره و ادبیات به واسطه دارا بودن ویژگی‌های تخیلی، نمادین و روایتی بودن پیوندی تنگاتنگ با هم دارند و اساطیر در ادبیات به صورت‌های نمادین و داستانی به کار می‌روند.

بیژن و منیژه یکی از این آثار ادبی است که ریشه در ادبیات ایران پیش از اسلام دارد و مفاهیم اساطیری و نمادین در ساختار داستان‌های آن به کار رفته است. این داستان ماجرای نبرد بیژن با گرازها و شکستن و کشتن آنها و در ادامه رفتن به تفرجگاه منیژه با راهنمایی گرگین و برده شدن به سرزمین توران و اسارت در چاه که در نهایت به وسیله رستم رهایی می‌یابد.

چنانکه ذکر شد یکی از ویژگی‌های برجسته این داستان بازتاب مفاهیم اساطیری و نمادین در ساختار آن است که آن را با اساطیر مربوط به باروری مربوط می‌سازد.

۱-۱- اهمیت و ضرورت تحقیق: با توجه به این که یکی از راه‌های آشنایی با مفاهیم نمادین داستان‌ها تحلیل آنها از دیدگاه اساطیری و استخراج بن‌مایه‌های کهن‌الگویی آنهاست انجام پژوهش‌هایی مانند پژوهش حاضر ضرورت پیدا می‌کند.

۱-۲- سؤالات و اهداف تحقیق: با توجه به این پیش فرض که بیژن و منیژه دارای ژرف ساخت اساطیری است مسأله و پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که مفاهیم اساطیری و نمادین به کار رفته در بیژن و منیژه بر اساس اسطوره باروری کدامند و مفهوم آنها چیست؟ و هدف اصلی از انجام دادن این پژوهش استخراج عناصر اساطیری و نمادین بیژن و منیژه بر اساس اسطوره باروری و تحلیل آنهاست.

۲- پیشینه تحقیق

کتاب «درباره قصه‌های اسطوره‌ای»، مینو امیرقاسمی (۱۳۹۱)؛ نویسنده درباره زمینه اساطیری قصه‌های فولکلوریک و نحوه نفوذ اسطوره در شکل و ساختار قصه‌های کهن توضیح داده و پنج قصه اساطیری از افسانه‌های آذربایجان را که به زعم نویسنده با خدایان و نیروهای طبیعت ارتباط

دارد تحلیل کرده است. از اسطوره تا تاریخ، مهرداد بهار (۱۳۸۴)؛ در این کتاب در فصل «نوروز، جشن باززایی» مبحث ایزد نباتی شهید شونده را در فرهنگ‌های مختلف بررسی کرده است. سیاوشان، محمود رضایی دشت ارژنه (۱۳۹۱)؛ نویسنده بازتاب ایزدان باروری را در اساطیر ملل مختلف بررسی کرده است. زبان مرزی قصه‌های پریوار، لوفلر - دلاشو (۱۳۸۶)؛ نویسنده برخی عناصر قصه‌ها را که با طبیعت و باروری مرتبط هستند بررسی کرده و معنای رمزی آنها را مورد توجه قرار داده است. پاکشایی قهرمان در حماسه‌های اسطوره‌ای، بهروز اتونی (۱۳۹۰)؛ نویسنده در این مقاله آیین‌های پاکشایی را با توجه به دو رویکرد روان‌شناسی و جامعه‌شناسی تحلیل کرده است و یا کندوکاوی در حماسه‌های اسطوره‌ای بویژه شاهنامه، گونه‌های پاکشایی یک قهرمان اسطوره‌ای را بررسی و گزارش کرده است. بازگشایی کهن الگوها و عناصر نمادین در داستان بیژن و منیژه، طیبه جعفری و زینب چوقادی (۱۳۹۲)؛ نویسندگان، این داستان را شرح به فردیت رسیدن قهرمان (بیژن) می‌دانند که با دریافت فراخوان، داوطلبانه پای در مسیر فردیت و رشد روانی می‌نهد. و در مقاله حاضر عناصر اساطیری و نمادین بیژن و منیژه بر اساس اسطوره باروری مورد بررسی قرار گرفته است.

۳- روش تحقیق

روش پژوهش توصیفی - تحلیلی و از نظر فضای انجام کار کتابخانه‌ای است.

۴- مبانی نظری تحقیق

جیمز فریزر از اسطوره‌های باروری به عنوان یکی از پایه‌های بنیادین همه اساطیر جهان یاد می‌کند: «همه ادیان در اصل آیین‌های باروری بوده‌اند متمرکز برگرد پرستش و قربانی کردن ادواری فرمانروای مقدس که تجسد خدایی میرنده و زنده شونده، الوهیتی خورشیدی بود و به وصلتی رمزی با الهه زمین تن درمی‌داد و هنگام خرمن می‌مرد و به وقت بهار تجسد دوباره می‌یافت. این افسانه عصاره تقریباً همه اساطیر عالم است». (فریزر، ۱۳۸۸:)

مهرداد بهار نیز باروری را از ارکان اساسی اسطوره‌ها می‌داند: «نه تنها اسطوره‌ها بلکه آیین‌ها یک هسته مرکزی برکت دارند. این اساسی است و در پی این مسأله است که آیین‌هایی برای بارور کردن زمین‌ها و برای نابود کردن نیروهای شرّ که برکت از بین می‌برند باید به وجود بیاید ... در سرتاسر جهان، در نزد تقریباً همه اقوام، خدایان یک وجه مشترک دارند و آن این است که برکت می‌بخشند. هر خدایی خدای جنگ است، خدای صلح، خدای خانه است، خدای مزرعه است، خدای کوه، خدای آب، خدای آسمان، خدای هر یک از مظاهر طبیعت هم که هست ولی همه اینها یک وجه مشترک دارند و آن برکت بخشندگی است». (بهار، ب، ۱۳۸۴: ۳۰۸)

«اسطوره‌های باروری، اصطلاحاً به اسطوره‌هایی اطلاق می‌شود که به شیوه‌های گوناگون با مرگ و رستاخیز طبیعت در پیوند است. به عبارت دیگر، همه اسطوره‌هایی که به صورت نمادین نمودار مرگ و حیات مجدد گیاهان و حتی گاه انسان‌ها و حیوانات هستند جزو اسطوره‌های باروری به شمار می‌آیند». (رضایی دشت ارژنه، ۱۳۹۱: ۲۴)

اسطوره‌های باروری در قالب و چهارچوب مشخصی نمود نمی‌یابند بلکه به شکل‌های مختلف ظاهر می‌شوند. یکی از اشکال بروز اسطوره‌های باروری نبرد یک پهلوان با اژدها است؛ دکتر سرکاراتی نبرد پهلوان با اژدها را کهن‌الگویی می‌داند که رثف ساخت آن آزادی آب‌ها و به تبع آن افزوده شدن باروری و برکت است: «رویاری پهلوان و اژدها یک زمینه اساطیری جهانی است نوعی نمودگار و انموذج ذهنی است. پندار نگاره‌ای است دیرین که در ژرفای تاریخ نفس آدمی زاده می‌شود، می‌میرد تا دوباره زنده شود و چون بت عیار به شکل دیگر درآید. گونه اساطیری اژدها کشتی محتوای دینی و آیینی دارد و اغلب با رویدادهای کیهانی و معتقدات مربوط به آفرینش و رستاخیز مرتبط است. مطابق اینگونه از اسطوره، ایزدی پیروزگر که چهره خورشیدین یا سرشتی آذرین دارد با دیوی اهریمنی که مار پیکر و اژدها منش است و با بازدارنده آب‌ها می‌ستیزد و در اثر چیرگی بر او، آب‌ها رها می‌شود و دام و دهشن اهورایی به آشتی و رامش می‌رسد». (سرکاراتی، ۱۳۸۵: ۲۳۸-۲۳۷)

بر همین مبنا، ژرف ساخت بسیاری از اساطیری که در آنها یک پهلوان با اژدهایی نبرد می‌کند و زن یا گاو را از بند اژدها می‌رهاند بارورانه است.

علاوه بر این «تمامی جشن‌ها و مراسم و آیین‌هایی که اقوام بدوی هر سال برای جادو کردن طبیعت و تشدید و تسریع باروری محصولات برگزار می‌کردند در حیطه اسطوره‌های باروری قرار می‌گیرد. این آیین‌ها، گاه در شکل مراسمی نمادین در جهت یاری رساندن به خورشید جهت گرمایشی سریع‌تر و بیشتر پدیدار می‌گشت چنانکه جشن‌های آتش (چارشنبه سوری، سده، یلدا) اینگونه‌اند و گاه در قالب مراسمی نمادین جهت افسون کردن باران و تسریع بارندگی تبلور می‌یافت...». (رضایی دشت ارژنه، ۱۳۹۱: ف)

۵- بحث و بررسی

۵-۱- خلاصه داستان

کیخسرو با بزرگان کشور در کاخ خویش نشسته و به شادی روزگار می‌گذراند. گروهی از ناحیه آرمان که در مرز ایران و توران قرار دارد. به دادخواهی آمده‌اند. آرمان از طرفی رو به ایران و از دیگر سو رو به توران است. از باغ‌ها و کشتزارهای ایران محصولات و سودهای فراوانی به مردم آن ناحیه رسیده اما گرازها از سمت توران حمله کرده و تمام کشتزارها را ویران کرده‌اند. کیخسرو برای دفع گرازها از پهلوانان خود یاری می‌جوید. در این میان بیژن مقابله با گرازها را می‌پذیرد. گیو سخت مخالف است. چرا که معتقد است بیژن هیچ‌آشنایی با توران ندارد. بیژن حرف گیو را نمی‌پذیرد و با اصرار از شاه، فرمان گرفته و راهی می‌شود. کیخسرو برای کمک بیژن، گرگین را که به مسیر آشناست، همراه وی می‌فرستد. گرگین در کشتن گرازها به بیژن هیچ کمکی نمی‌کند پس از آن که بیژن از پس این مهم برمی‌آید و پیروزمندانه سرباز گشت دارد، گرگین او را وسوسه می‌کند تا به شکارگاه و تفرجگاهی که دو روز از آرمان دور و نزدیک خاک توران است برود. وی بر آن می‌شود تا به منیژه، دختر افراسیاب، که سرآمد همه زیبارویان است، دست یابد. بیژن در شکارگاه اسب خود را رها کرده و به خیمه‌گاه منیژه وارد می‌شود. آن دو عاشق هم می‌شوند. پس از سه روز بیژن و منیژه باید از هم جدا شوند اما منیژه که تاب دوری از بیژن را ندارد، با دارویی هوشبر او را بی‌هوش کرده و به توران می‌برد. هنگامی که بیژن از خواب خوش مستی بیدار می‌شود خود را در توران می‌یابد. افراسیاب از این حکایت مطلع می‌شود و می‌خواهد بیژن را

بکشد، به پایمردی پیران ویسه از کشتن او صرف نظر کرده، وی را در بن چاهی زندانی می‌کند. حتی روی چاه را با سنگی می‌پوشاند به طوری که تنها روزن کوچکی باقی می‌ماند. منیژه هم از بارگاه پدر طرد می‌شود و بی‌هیچ زیور و تجملی بر چاه بیژن گماشته می‌شود تا شاهد مرگ او باشد. منیژه به او غذا می‌رساند و او را از احوال بیرون آگاه می‌کند. در ایران گیو از کیخسرو یاری می‌خواهد. کیخسرو با جام خود از احوال بیژن مطلع شده و رستم را به سوی او روانه می‌کند. رستم در هیئت تاجر و بازرگانی به توران می‌آید. منیژه که از احوال کاروان ایرانی مطلع می‌شود به نزد آنان شتافته و آنها را از احوال بیژن آگاه می‌کند. سرانجام رستم با کمک منیژه بیژن را از چاه بیرون می‌آورد. بیژن گناه خود را پذیرفته و از گرگین میلاد می‌گذرد. همه باهم به ایران باز می‌گردند.

۵-۲- قهرمان (بیژن)

قهرمان اساطیری از برجسته‌ترین شخصیت‌های کهن الگویی است که از قدیم‌ترین زمان تاکنون و میان تمامی ملل و اقوام و مذاهب زیسته و حوادث شگفت و شورانگیزی را آفریده است. بنابر اساطیر و افسانه‌های قهرمانی، قهرمان‌زاده می‌شود تا در زمانی معین، پای در مسیری غریب و جادویی نهند و با پشت سر نهادن مراحل و آزمون‌های دشوار، برکت و فضیلت از دست رفته را به جامعه برگردانند. به عقیده کمپیل «سفر اسطوره‌ای قهرمان معمولاً تکرار و تکریم الگویی است که مراسم «گذار» نامیده می‌شود و دارای سه مرحله جدایی، تشرّف و بازگشت است که می‌توان آن را هسته اسطوره‌یگانه نامید. یک قهرمان از زندگی روزمره دست می‌کشد و سفری مخاطره‌آمیز به حیطة شگفتی‌های ماوراءالطبیعه را آغاز می‌کند. وی در آنجا با نیروهای شگفت روبه‌رو می‌شود و به پیروزی قطعی دست می‌یابد. هنگام بازگشت از این سفر پرمز و راز، قهرمان نیروی آن را دارد که به یارانش برکت و فضل نازل کند». (کمپیل، ۱۳۹۲: ۴۰)

در این پژوهش، بیژن نمود قهرمان تلقی شده است و کارکردهای او با مرحله «پاگشایی» (آشناسازی) قابل تطبیق است، زمینه اصلی این داستان سفر مخاطره‌آمیز پهلوان جوان (بیژن) به عنوان قهرمان است که برای راندن گرازها و به دست آوردن منیژه دختر افراسیاب با اراده‌ای استوار

و همّتی والا اقدام می‌کند. ماهیت اصلی سفر، گسست ارتباط است و یکی از آیین‌های آشناسازی است و منظور از آن قطع ارتباط خشونت‌آمیز با جهان کودکی است. (الیاده، ۱۳۹۳: ۳۵) علاوه بر این در روان‌شناسی یونگ، لازمه رسیدن به فردیت، سفر به سوی ناشناخته‌ها است؛ چرا که سفر نشانه میل عمیقی به تغییر درونی است و نیاز به تجربه‌ای جدید و حتی پیش از آن نشانه جابه‌جایی؛ به عقیده یونگ سفر نشانه نارضایتی است و منجر به جست‌وجو و کشف افق‌های تازه می‌شود. (شوالیه و گریبان، ۱۳۸۵: ۵۸۷) بیژن که در دربار پادشاه به سر می‌برد به محض شنیدن گرازها و با توجه به درخواست کیخسرو داوطلب راندن گرازها می‌شود. (ر.ک. فردوسی، ۱۳۷۹: ۱۱/۵) و مطابق رسم معمول این قصه‌ها با مخالفت پدر روبه‌رو می‌شود اما این مخالفت‌ها تأثیری در اراده و تصمیم او ندارد:

ز گفت پدر پس برآشفست سخت	جوان بود و هشیار و پیروزبخت
چنین گفت کای شاه پیروزگر	تو بر من به سستی گمانی مبر
تو این گفته‌ها از من اندرپذیر	جوانم و لیکن به اندیشه پیر
منم بیژن گیو لشکرشکن	سرخوک را بگسلانم ز تن
چو بیژن چنین گفت شد شاه شاد	برو آفرین کرد و فرمانش داد

(همان: ۱۲/۵)

بدین ترتیب بیژن اجازه حرکت و سفر را می‌گیرد؛ از دیدگاه اساطیر باروری، این داستان مرتبط با طبیعت (تغییر فصول)، خورشید، گیاه و نیروهای مرتبط با این پدیده‌هاست. «این نوع قصه‌های اساطیری به بیان «چگونگی غروب و طلوع خورشید، تبدیل گرما به سرما، غیبت و حضور گیاه و در مجموع توجیه فصول و تعیین رابطه اندام‌وار همه این پدیده‌ها با یکدیگر می‌پردازند». (امیر قاسمی، ۱۳۹۱: ۵۹) وقتی کیخسرو از قهرمانان می‌خواهد که یکی به عنوان داوطلب برود و گرازها را براند مطابق رسم معمول این قصه‌ها، بیژن به عنوان جوانترین پهلوان داوطلب می‌شود تا به عنوان ایزد خورشید و گیاه و گرما و روشنایی برای دفع گرازها (زمستان تاریکی) و بازگرداندن خورشید گرم و گیاه و روشنایی که در وجود منیژه نهفته است و در سرزمین توران به عنوان نماد تاریکی و زمستان به سر می‌برد رهسپار شود. او به عنوان موکل

خورشید، گرما و روشنایی در همان زمان به پیروزی دست نمی‌یابد که مطابق قانون فصول طبیعی است. وی برای بازگرداندن خورشید گرم، گیاه و روشنایی همراه با پدیده‌های هستی‌بخش روی زمین مدتی از سال را در زیرزمین می‌گذارند و پس از پشت سر گذاشتن خطرات بسیار، پیروزمندانه همراه پدیده‌های طبیعت به روی زمین باز می‌گردد.

بازگشت بیژن و ازدواج او در واقع بازگشت نیروی جوانی و حیات تازه در رگ‌های پادشاه است خورشید نو، سال نو را به ارمغان می‌آورد و زمین و زمان دیگر باره نو می‌شود و جشن‌های حیات طبیعت و باروری (ازدواج) آغاز می‌گردد. در معنایی دیگر بیژن با کیخسرو یکی می‌شود؛ او به عنوان پاره‌ای از وجود پادشاه است که از او جدا می‌شود و دوباره به او برمی‌گردد.

در اینگونه داستان‌ها قهرمان قبل از اینکه خودش از چاه مغرب بیرون آید اصل سرسبزی و حیات نو (ایزد بانو) را به دنیای روشنی رهسپار می‌کند؛ در این داستان نیز بیژن (خورشید و گرمای کامل) به دنبال برکت ر بوده شده از زمین به زیر زمین می‌رود. او خدای میرنده‌ای است که آخرین بخش سال را در زیر زمین می‌گذراند و نطفه سبزی و حیات نو (منیژه) را از پیش به دنیای روشنی می‌فرستد.

۵-۳- شاهدخت (منیژه)

اصل مؤنث که با مادر کبیر به عنوان شاهبانوی آسمان‌ها یکی پنداشته شده است. در این گونه روایت‌های اساطیری، شاه پیر اغلب دختر خود را زندانی می‌کند؛ به علت این که دختر نشانه ناخودآگاه فردی است و بدون تجربه‌ای خاص نمی‌تواند از ناخودآگاه جمعی یعنی پدرش که او را از تمام گذشته‌اش جدا کرده بیرون بیاورد. در این صورت قهرمان (شاهزاده پسر) یا اصل فعال و آگاه ذهن می‌آید و شاهدخت را بیدار می‌کند و او را از اسارت پدرش نجات می‌دهد. در مقابل، شاهدخت تکه‌ای از حافظه جهان (آگاهی) را به شاهزاده می‌دهد. بدین ترتیب می‌توان شاهزاده و شاهدخت را باهم درآمیخت بدین صورت که نماد اتصال ناخودآگاه جمعی (شاه پیر)، ناخودآگاه فردی (شاهدخت) و آگاهی (شاهزاده) هستند. (همان: ۲۴/۴)

لوفلر - دلاشو نیز اینگونه قصه‌ها را ترجمان رمزی پدیده‌های طبیعی می‌داند؛ بدین صورت که ماجرای اسارت شاهدخت در قصر یا هر جای دیگر، حکایت رخوت طبیعت در فصل سرماست و آمدن قهرمان (شاهزاده) تمثیل بازگشت خورشید و شادی و نشاط مجدد عالم است. (لوفلر دلاشو، ۱۳۸۶: ۱۲۷ پاورقی)

در داستان مورد مطالعه، شخصیت شاهدخت در وجود «منیژه» نمود پیدا کرده است. منیژه مانند همه شاهدخت‌ها در نهایت زیبایی است. (ر.ک. فردوسی، ۱۳۷۹: ۱۶/۵)

در این گونه داستان‌ها، دختر همچون گل‌های طبیعت که در فصل بهار شکوفا می‌شوند هر سال فقط یکبار از قصر بیرون می‌آید و باقی سال در پرده است؛ چنانکه منیژه به برگزاری جشن در فصل بهار که موعد بیرون آمدن او از قلعه است اشاره می‌کند و وقتی بیژن را می‌بیند و با دایه‌اش درباره او صحبت می‌کند:

فرستاد مر دایه را چون نوند	که رو زیر آن شاخ سرو بلند
نگه کن که آن ماه دیدار کیست	سیاوش مگر زنده شد گر پرست...
که من سالیان اندرین مرغزار	همی جشن سازم به هر نو بهار
بدین بزمگه بر ندیدیم کس	ترا دیدم ای سرو آزاده بس

(همان: ۱۹/۵)

چنانکه مشاهده می‌شود کارکرد منیژه مانند گل‌های طبیعت است که در فصل بهار شکوفا می‌شوند و باقی سال در زیر زمین هستند؛ در این گونه روایت‌ها «دخترها مانند دانه گیاه، در طول بخشی از فصل سرد در زیر زمین به سر می‌برند تا این که به یاری ایزد خورشید به روی زمین باز می‌گردند». (امیرقاسمی، ۱۳۹۱: ۷۰) در مورد منیژه نیز همین اتفاق می‌افتد به وسیله بیژن از اسارت افراسیاب (زمستان و تاریکی) نجات می‌یابد و زمانی که بیژن در چاه مغرب است او روی زمین به سر می‌برد؛ در اکثر این داستان‌ها شاهدخت اسیر و زندانی دیوی در قصر، در زیرزمین یا در خوابی طولانی، بی حرکت و منفعل به انتظار آمدن شاهزاده‌ای جوان است تا او را نجات دهد. این شاهدخت‌ها در اثر تماس شاهزاده نجات‌بخش با آنها بیدار یا آزاد می‌شوند و بدین ترتیب مرحله جدیدی در زندگی خود و شاهزاده جوان ایجاد می‌کنند.

گذار شاهزاده جوان از مشکلات و دست یافتن او به شاهدخت در حکم رسیدن به خودآگاهی، کمال، بلوغ فکری و جسمی و سرانجام پیروزی است. (همان: ۷۱) بیژن نیز بعد از پشت سر گذاشتن مشکلات و موانع سخت، منیژه را به دست می‌آورد که به عنوان پاداش دلاوری و بی‌باکی اوست؛ بنابراین براساس اسطوره طبیعت، بیژن به منزله ایزد خورشید است که منیژه را به عنوان نماد باروری و حیات نو نجات می‌بخشد و به روی زمین می‌آورد و باعث می‌شود تا جانی دوباره در کالبد طبیعت و عالم پیر (پادشاه کهنسال) دمیده شود.

۵-۴- کیخسرو

«کیخسرو پسر سیاوش و نوه کیکاووس از بافرت‌ترین پادشاه کیانی است که بنابر روایات کهن، عمر خود را وقف انتقام خون پدر کرد.» (یاحق، ۱۳۸۶: ۶۸۱)

در داستان‌هایی چنین، پادشاه نمادی از زمان یا سال و یا به تعبیر جزئی‌تر نمادی از روز است. شاه که حامل نیروی حیاتی مردمان محسوب می‌شود به ترتیبی باید جوان شود همانگونه که طبیعت جوان می‌شود.

سرزمین آرمان که نماد برکت، باروری، جوانی و سرسبزی و درختان میوه‌دار هستند از بین می‌روند و کیخسرو برای نجات آنجا از پهلوانان کمک می‌خواهد. (فردوسی، ۱۳۷۹: ۱۱/۵)

کیخسرو بعد از رفتن بیژن، جز در موقع نگاه کردن به جام جهان‌نما دیگر نقشی در حوادث قصه ندارد و همه کارکردها بر عهده قهرمان است که به عنوان پاره‌ای از وجود پادشاه از او جدا شده تا سرسبزی و حیات تازه را دوباره به پادشاه برگرداند.

براساس اسطوره‌ها، با پایان سال کهنه و آمدن سال نو، پادشاه هم باید عوض می‌شد و پادشاه جدیدی بر تخت می‌نشست تا با نیروی جوانی بتواند طبیعت را بارور سازد که در این داستان پادشاه (کیخسرو) بیژن را به عنوان پاره‌ای از وجود خود می‌فرستد تا حیات نو را برای او به ارمغان بیاورد و بیژن با کشتن گرازها (دیو سرما) که باغ طبیعت را از بین می‌بردند خورشید را بازمی‌گرداند بدین ترتیب شاه پیر جوان می‌شود و فرمانروایی ادامه می‌یابد.

چنانکه گفتیم بیژن همان کیخسرو است و پاره‌ای از وجود او؛ به گونه‌ای که وقتی کیخسرو از رستم می‌خواهد برود و بیژن را آزاد کند رستم می‌گوید: من می‌روم و او را نجات می‌دهم و می‌آورم و با شاه در پیشگاه می‌نشانم که به گمان ما همراه با شاه در پیشگاه نشانیدن بیژن، بیانگر یکی بودن این دو است:

به نیروی یزدان ببندم کمر به بخت شهنشاه پیروزگر
بیارمش زان بند و تاریک چاه نشانمش با شاه در پیشگاه
(همان: ۵۰/۵)

و در آخر داستان کیخسرو بیژن را به نزد خود می‌خواند و از او دلجویی می‌کند و در مورد منیژه به او سفارش‌هایی می‌کند و هدایایی می‌دهد تا به منیژه بدهد. (همان: ۸۴/۵)

به طور کلی کیخسرو (پادشاه) نمادی از زمان یا سال است که پیر شده و بیژن (قهرمان خورشیدی) با آوردن منیژه (دختر) که ایزد بانوی طبیعت و تداوم بخش حیات و زایش است جوانی و حیات نو را برای پادشاه به ارمغان می‌آورد.

۵-۵- افراسیاب

«افراسیاب (به معنی شخص هراسناک) یا فراسیاب، پادشاه توران بود که مدت‌ها با شاهان و پهلوانان ایرانی نبرد کرد. نام پدرش پشنگ بود و نژاد او به تور یکی از سه فرزند فریدون می‌رسد.» (یاحقی، ۱۳۸۶: ۱۴۶-۱۴۵)

در داستان بیژن و منیژه افراسیاب پادشاه توران است و پدر منیژه؛ با توجه به اینکه این داستان با اسطوره باروری ارتباط دارد و افراسیاب نیز دیو یا اژدهای خشکی و بی‌آبی معرفی شده نقش او در این داستان کاملاً معنادار و در ارتباط با تفسیر اساطیری متن است؛ با این توضیح که رفتن بیژن به سرزمین توران و غلبه بر افراسیاب به کمک رستم، نشانه‌ای از اسطوره اژدهاکشی برای آزاد کردن آب‌ها و سرسبزی طبیعت است؛ با توجه به این توضیحات راهیابی بیژن به کاخ افراسیاب و عیش و نوش با منیژه، شکل دیگری از رفتن قهرمان به قلعه‌ی اژدها برای آزاد کردن دختر از اسارت اوست. داستان‌های بسیاری را در سراسر جهان می‌توان یافت که در آنها قهرمان به

سرزمینی بیگانه می‌رود و پس از نبرد با شخصیتی شرور یا بدخواه که مانع وصلت قهرمان و دختر است سرانجام دختر را آزاد و با او ازدواج می‌کند. این شخصیت بدخواه، در شکل اصلی‌اش ازدهایی است که دختر را اسیر کرده است. بعدها با تغییر دو ساخت داستان‌ها، این ازدها به صورت پادشاه یا شخصی نمودار شده که دشمن قهرمان و مانع رسیدن وی به دختر است. ارتباط قهرمان با دختر داخل قلعه و آزاد کردن او، آزاد کردن آب‌ها و بازگرداندن طراوت و سرسبزی به طبیعت سترون است. قلعه نماد سترونی طبیعت است و اسارت دختر در قلعه به معنای اسارت آب‌ها به دست ازدهاست. با توجه به مطالبی که دربارهٔ دیو خشک‌سالی بودن افراسیاب ذکر شد که بنابر شاهنامه حملهٔ او به ایران باعث خشک‌سالی و از میان رفتن سرسبزی و آبادانی می‌شود می‌توان گفت در ژرف ساخت داستان بیژن و منیژه نیز شکلی از این اسطوره حفظ شده است. دکتر سرکاراتی نیز افراسیاب را گونه‌ای ازدها تصور می‌کند و داستان کیخسرو با او را یک روایت حماسی تاریخی شده اسطوره پهلوان ازدرکش می‌داند که با داستان فریدون و ازدهاک همسانی فراوانی دارد. (سرکاراتی، ۱۳۸۹: ۲۴۴)

در این گونه قصه‌ها قهرمان به دنبال نابود کننده طبیعت می‌رود و دختری را با خود می‌آورد که در این داستان نیز این اتفاق حادث می‌شود و بیژن، منیژه را به عنوان نماد باروری به ارمغان می‌آورد. افراسیاب در این داستان دیو یا اهریمنی است که پادشاه سرزمین سرما و تاریکی است که با یورش اهریمنی، سبزی و حیات را از زمین ربوده است و بیژن برای نجات طبیعت و مبارزه با او به سرزمین توران رفته است. در خود داستان نیز افراسیاب به دیو تشبیه می‌شود که بی‌ارتباط با ژرف ساخت اساطیری آن نیست:

بترسم ز بد گوهر افراسیاب	که بر جان بیژن بگیرد شتاب
یکی باد سار است دیو نژند	بسی خوانده افسون و نیرنگ و بند
بجنباندش اهرمن دل ز جای	بیندازد آن تیغ زن را ز پای

(فردوسی، ۱۳۷۹: ۵۹/۵)

۶-۵- گراز

در فرهنگ و اساطیر مختلف گراز رمز و نمادی از زمستان است و کشتن آن نماد کشتن زمستان برای آمدن بهار است؛ از جمله در کتاب فرهنگ نگاره‌ای نمادها در این مورد می‌خوانیم: «گراز یکی از دوازده حیوان تقویم چین است که کاملاً مخالف مار به شمار می‌رود و یک توازن نمادین را نشان می‌دهد. در افسانه‌های یونانی، شکار گراز کاله نماد کشتن زمستان برای جا باز کردن جهت بهار است» (هال، ۱۳۹۰: ۸۸) یونانیان معتقد بودند که به خواب دیدن گراز نشان باران و طوفان است. (ر.ک. قلی‌زاده، ۱۳۹۲: ۲۲۴-۲۲۳) در فرهنگ سمبل‌ها نیز آمده: «در بهار و در فصل کاشت، گراز به زیر و رو کردن خاک و کندن علف‌های هرز مشغول می‌شود (سمبل رشد) و در فصل درو، خرمن‌ها را لگد کوب می‌کند (سمبل ویران کردن). کشنده آدونیس، اوزیریس، انکائوس، به عنوان غارتگر محصولات و معدوم کننده خورشید ...». (جابز، ۱۳۹۵: ۶۹)

نابودی و از بین بردن طبیعت به وسیله گرازها بیان کم نیرو و سرانجام ناپدید شدن خورشید حیات‌بخش و جایگزین شدن سرما و ظلمت به جای آن است و کشتن گرازها (سرما و زمستان) برای این است که خورشید و گیاه و گرما و باروری، بار دیگر بتوانند به سرزمین روشنایی پا بگذارند. در تحلیل ما از این داستان که براساس اسطوره‌های باروری است گراز نماد سرما و زمستان است که می‌آید و خورشید و عناصر مربوط به آن (طبیعت) را از بین می‌برد و بیژن به عنوان قهرمان خورشیدی برای دفع آنها مأمور می‌شود و می‌کشد و سعی می‌کند دوباره خورشید را به سرزمین روشنایی بازگرداند.

۷-۵- بیشه و مرغزار

«در چارچوب نمادپردازی رایج چشم‌اندازی منظره جنگل، از جایگاه برجسته‌ای برخوردار است و در بیشتر اسطوره‌ها، افسانه‌ها و قصه‌های قومی یافت می‌شود. نمادپردازی جنگل پیچیده است؛ اما در تمام زمینه‌ها با نمادپردازی اصل تأنیث یا بزرگ مادر ارتباط دارد. در نظام اسطوره‌شناسی کاهنان سلتی یا درویدها، جنگل به ازدواج با خورشید درآمده است. از آنجا که

اصل تأیید را با ناخودآگاه انسان یکسان انگاشته‌اند جنگل نمادی از ناخودآگاه نیز تواند بود». (سرلو، ۱۳۸۹: ۲۹۱-۲۹۰)

در فرهنگ مصوّر نمادهای سنتی نیز درباره جنگل می‌خوانیم: «جنگل قلمرو روان و اصل مونث، محل امتحان و راز آشنایی، خطرات ناشناخته و تاریکی. ورود به جنگل تاریک یا افسون شده نماد آستانه است. دست به گریبان شدن جان با خطرات ناشناخته، قلمرو مرگ، رازهای طبیعت یا جهان معنوی که انسان برای یافتن معنی‌اش باید در آن نفوذ کند. در ضمن نشان فقدان نور و حکمت معنوی و گمگشتگی نوع بشر در تاریکی دور از سبیل‌الله است. انزوا گزینی در جنگل مظهر مرگ نمادین پیش از باززایی راز آشنایانه است». (کوپر، ۱۳۸۶: ۱۰۶)

در داستان بیژن و منیژه، ارمانیان از بیشه‌ای صحبت می‌کنند که گرازها به آن حمله کرده‌اند و بیژن برای دفع گرازها راهی آنجا می‌شود:

سوی شهر ایران یکی بیشه بود	که ما را بدان بیشه اندیشه بود
چه مایه بدو اندرون کشتزار	درخت برآور همه میوه‌دار
چراگاه ما بود و فریاد ما	ایا شاه ایران بده داد ما

(فردوسی، ۱۳۷۹: ۱۰/۵)

و گرازها را نابود می‌کند؛ در تحلیل اساطیری متن، اگر رهسپاری بیژن در این سفر را یک سفر رازورانه تصور بکنیم او برای پاگشایی و تغییر حالت از کودکی به بلوغ، امتحان و آزمایش را در این مکان مقدس پشت سرمی‌گذارد و برای این که نشان دهد به بلوغ دست یافته است باید کار نام‌آور (= کشتن اژدها) را انجام دهد که کشتن گرازها نمادی از همین مفهوم است و به نوعی مرگ نمادین را پشت سرمی‌گذارد و به تولد دوباره دست می‌یابد.

۵-۸- گرگین میلاد

«گرگین پسر میلاد به قول مارکوارت و نولدکه محرف «مهرداد» (نام پادشاه اشکانی) از پهلوانان ایران در عهد کاووس و کیخسرو بود و هنگامی که بیژن داوطلب جنگ با گرازان در ارمان (مرز ایران و توران) شد کیخسرو گرگین را راهنمای او کرد». (یاحقی، ۱۳۸۶: ۶۹۷)

گرگین در داستان بیژن و منیژه نقش همراه قهرمان را ایفا می‌کند؛ در داستان‌هایی که بیانگر مفهوم آشناسازی هستند در مراحل اولیه سلوک قهرمان، کسی او را همراهی می‌کند. این همراهی تا مرز تعیین سرنوشت قهرمان ادامه دارد و از آنجا به بعد وی باید به تنهایی راه خویش را پیماید. بیژن برای یافتن مطلوب خویش و رسیدن به هدف می‌خواهد به تنهایی سفر خویش را آغاز کند اما چون تنها رفتن رسم این نوع قصه‌ها نیست گرگین همراه او می‌شود. شاید یکی از این دو نفر «ایزدی برای طلوع خورشید و دیگری برای غروب خورشید باشد همراهی این افراد تا جایی الزامی است که نقش و ضرورت حضور آنها ایجاب می‌کند. این مراقبان عبور موظفند «عابر» قصه را تا مرز مرحله انزوا یعنی مرحله قطع ارتباط قهرمان با دنیای پیشین خود همراهی کنند». (امیر قاسمی، ۱۳۹۱: ۱۲۷-۱۲۶)

در داستان بیژن و منیژه، ابتدا نشانی از همراه نیست اما بعد از صحبت گیو با بیژن و قبول نکردن او و اصرار برای رفتن، به دستور کیخسرو، گرگین به عنوان همراه او تعیین می‌شود تا او را راهنمایی کند.

اما وقتی به سرزمین ارمان می‌رسند و بیژن می‌خواهد با گرازها جنگ کند از گرگین می‌خواهد که به کمک او برود که گرگین امتناع می‌کند. و بعد از اینکه بیژن گرازها را شکست می‌دهد گرگین به او حسادت می‌ورزد و می‌خواهد با دادن نشانی جشنگاه منیژه، او را گرفتار کند. گرگین در این داستان، حسود، خیانتکار و دروغگو است. حسادت گرگین به بیژن بیانگر کهن‌الگوی حسادت است که در برخی از داستان‌های این چینی همانند دارد؛ بنابراین حسادت همراه یا همراهان به قهرمان داستان در برخی از این گونه داستان‌ها سابقه دارد و چیز عجیبی نیست.

۹-۵- چاه

چاه‌ها همواره در ذهن بشر جلوه‌ای اسرارآمیز داشته‌اند چرا که همچون غارها از مکانهای نامرئی به شمار می‌روند و کسی به عمق آنها راه ندارد و تنها چاه‌کن‌ها هستند که از اسرار ژرفای آن آگاهی دارند. چاه نماد راز، پوشیدگی و بویژه نماد حقیقت است. (شوالیه و گربران، ۱۳۸۵: ۴۸۵) در آیین‌های آشناسازی، نوآموز با مرگ آیینی می‌میرد و به صورت انسان جدیدی تولد

می‌یابد. این مرگ آیینی با وارد شدن نوآموز به غار، چاه، کلبه، گور و امثال آن نشان داده می‌شود. با این توضیح که وارد شدن در این مکانها نشانه مرگ و بیرون آمدن از آنها بیانگر تولد دوباره است. مرگ نمادین نوآموز که برای شروع حیات روحانی ضروری است به معنای بازگشت به وضع جنینی است ... این مطلب نه تنها تکرار نخستین آبستنی و نخستین زادن جسمانی از مادر است بلکه بازگشت موقتی به کیفیت معنوی و پیش کیهانی نیز (که شب و ظلمت نماد آن است) می‌باشد که دوباره زادن را در پی دارد و می‌توان آن را به آفرینش جهان مانند کرد. (الیاده، ۱۳۶۸: ۸۴-۸۳) چاه با اصل مؤنث خود به عنوان زهدان بزرگ مادر، محل آبهای جادویی و نیروهای شفابخش و برآورنده آرزوهاست که با جهان زیرین پیوند دارد. (کوپر، ۱۳۸۶: ۱۰۹)

در قصه‌های اساطیری قهرمان در گذر خود از یک مرحله به مرحله دیگر ناگزیر است منازل را طی کند تا تطهیر یابد و اجازه ورود به مرتبه بالاتر را بگیرد. ورود قهرمان به چاه و مکانهایی مانند آن یکی از نخستین مراحل سیر و سلوک است. در این مرحله قهرمان علاوه بر این که از وضعیت پیشین جدا می‌شود برای ورود به مرحله جدید نیز تطهیر می‌یابد.

یکی از معروف‌ترین چاه‌ها در ادبیات فارسی، چاه بیژن است که بسیار مورد توجه شعرا و نویسندگان بوده است و منشأ مضامین بسیار زیبایی شده است؛ بعد از این که بیژن در سرزمین توران گرفتار می‌شود می‌خواهند او را بکشند اما به پیشنهاد پیران ویسه او را در چاهی می‌اندازند. بیژن مدتی در چاه می‌ماند تا این که رستم می‌رود و او را از چاه بیرون می‌آورد. افتادن بیژن در چاه رمزی از غروب خورشید است «ملل سامی از آن جمله اعراب، معتقد بودند که آفتاب به هنگام غروب در چشمه گرمی ناپدید می‌شود و هر بامداد از چشمه حیوان در ظلمات که آن را چاه ظلمات و چاه مغرب هم گفته‌اند بیرون می‌آید ... باور دیگر هم آن که خورشید هر شامگاه در چاه مغرب فرو می‌رود و بامدادان از سوی دیگر آن خارج می‌گردد». (مصفا، ۱۳۵۹: ۲۵۳)

۱۰-۵- درخت سرو

در اکثر داستان‌هایی که ژرف ساخت آنها آیین‌های آشناسازی (پاگشایی) است آگاهی بخشی قهرمان در پای درخت یا در بالای آن صورت می‌گیرد؛ همچنانکه در «قصه شهر سنگستان»،

شاهزاده وقتی در زیر درخت سدر می‌خوابد به وسیله کبوتران به اشراق دست می‌یابد یا در داستان «شهریار بابل با شهریار زاده» در مرزبان نامه، شهریار زاده بعد از نابینا شدن به وسیله عمویش، از درختی بالا می‌رود و در آنجا بوسیله پریان به اشراق و آگاهی دست می‌یابد یا در داستان «گل و نوروز» اشراق و آگاهی نوروز در پای درخت سرو اتفاق می‌افتد؛ در این داستان (بیژن و منیژه) نیز به اشراق رسیدن بیژن در پای درخت سرو صورت می‌گیرد؛ علاوه بر مفهوم نمادین و تقدس درخت به طور کلی، خود درخت سرو به طور خاص از تقدس و نمادینگی برخوردار است و در ادبیات فارسی رمز بلندی و جاودانگی است و در آیین زرتشتی اعتقاد داشتند زرتشت نهال آن را از بهشت آورده است؛ با توجه به این توضیحات، بیژن که مراحل مراسم آشناسازی را طی می‌کند و می‌خواهد به اشراق دست یابد به پای درخت سرو می‌رود تا بتواند به واسطه دیدار با خدایان با نیروهای آسمانی به سعادت دست یابد چون درخت رمز ارتباط با عالم بالا و خدایان است تا نوآموز وضع وجودی خویش را تغییر دهد و تجربه حیات دیگر را به دست بیاورد. بیژن در پای درخت، تجربه دیدار با خویشان و ارتباط با ناخودآگاهی را به دست می‌آورد؛ چون درخت رمز دانش و معرفت و آگاهی بخشی است؛ همچنانکه حضرت موسی (ع) تجلی خداوند را به صورت آتش در میان درختی در کوه طور مشاهده کرد و به پیامبری مبعوث شد. در حقیقت بیژن با نشستن در زیر درخت سرو موفق می‌شود به اشراق برسد و با ناخودآگاه خودش ارتباط برقرار کند و به یکی از نیروهای ناخودآگاهی که آنیما باشد دسترسی پیدا کند؛ بدین صورت که وقتی او به جشنگاه منیژه می‌رود در زیر درخت سروی قرار می‌گیرد با این‌که در ظاهر داستان گفته برای در امان ماندن از نور خورشید به زیر سایه سرو رفت ولی قطعاً در ژرف ساخت داستان ارتباط درخت با آگاهی بخشی و گشودن دریچه‌ای از غیب به روی نوآموز مطرح است چرا که با قرار گرفتن در پای درخت سرو موفق می‌شود به نزد منیژه که در اصل آنیمای او است و در ناخودآگاه او قرار دارد دست یابد. (فردوسی، ۱۳۷۹: ۱۹/۵-۱۸)

و نهایتاً بیژن به واسطه دایه به نزد منیژه می‌رود و با آنیمای خودش پیوند برقرار می‌کند. در جای دیگر این داستان نیز به درخت سرو اشاره می‌شود که همین مفهوم آگاهی بخشی را دربردارد؛ بیژن بعد از برده شدن به توران و گرفتار شدن، در پیش افراسیاب می‌خواهد با گفتن

دروغی خودش و منیژه را تبرئه کند و در آنجا از خوابیدن در زیر درخت سرو و آمدن پری (که از نیروهای ناخودآگاهی است) به سراغش و اغوای او صحبت می‌کند:

از ایران به جنگ گراز آمدم بدین جشن توران فراز آمدم
 ز بهر یکی باز گم بوده را برانداختم مهربان دوده را...
 (همان: ۲۶/۵)

در هنگام خوابیدن ارتباط با ناخودآگاهی صورت می‌گیرد مخصوصاً که در زیر درخت (سرو) باشد بنابراین با خوابیدن در زیر درخت سرو، پری که از نیروهای ناخودآگاهی است به سراغ او می‌آید و او را راهنمایی می‌کند تا با آنیما (منیژه) ارتباط برقرار کند.

۵-۱۱- سنگ (سنگ اکوان دیو)

سنگ‌ها یا صخره‌های وزینی که در چاه، چشمه یا غار گنج را می‌پوشاند راه دستیابی به چشمه آب حیات را که از صخره می‌جوشد می‌بندد، نماد مشکلات یا موقعیت‌های محتوی است که باید بر آنها غالب آمد و یا آنها را شناخت و شرایط لازم برای یافتن آبهای حیات یا گنج سرّی معرفت خفی را به دست آورد. (ر.ک، کوپر، ۱۳۸۶: ۲۰۸)

در داستان بیژن و منیژه، از سنگی صحبت می‌شود که آن را اکوان دیو از دریا به بیشه چین انداخته است و به پیشنهاد پیران ویسه می‌خواهند آن را بر سر چاه بیژن بگذارند.

این که اشاره می‌شود این سنگ از دریا بیرون آورده شده و در بیشه چین انداخته شده نشان می‌دهد این یک سنگ عادی نیست بلکه سنگ مقدّسی است که براساس توضیحات ارائه شده دارای اصل آسمانی است و اصلاً به نظر می‌رسد این سنگ خود آسمان است با این توضیح که قدما جنس آسمان را از سنگ می‌دانستند چنانکه واژه آسمان در اوستا asman/asan به معنای سنگ است، (ر.ک. بهار، ۱۳۸۴: ۴۸) و ظاهراً در اعصار باستان گمان می‌کردند که آسمان سنگی یکپارچه است که بر فراز زمین قرار گرفته است. (همان: ۸۰) میرچا الیاده نیز در این مورد می‌نویسد: «در برخی فرهنگ‌ها زمانی بود که انسان‌ها فکر می‌کردند آسمان از سنگ ساخته شده و حتی امروزه نیز بومیان استرالیا معتقدند که سقف آسمان باید از سنگ‌های کریستال و ساحت ملکوتی خدا از کوارتز ساخته شده باشد». (الیاده، ۱۳۹۳: ۲۱)

وقتی رستم برای نجات بیژن می‌رود از منیژه می‌خواهد در سر چاه آتشی روشن کند تا «سنگ» و سرچاه مانند روز روشن شود؛ این که می‌گوید «سنگ» روشن شود نشان می‌دهد که در ژرف ساخت داستان، سنگ چیز دیگری بوده است همان «آسمان». امیرقاسمی در این مورد می‌نویسد: «چاه با دهانه‌ای مسدود با سنگ که اشاره به آسمان دارد (در برخی اساطیر، از جمله اساطیر زرتشتی، جنس آسمان از سنگ است) و با معبری گرم و سوزان، شبیه چشمه‌های گرمی که غروب‌ها خورشید در آن فرو می‌رود و به جهان تاریک زیرزمین منتهی می‌شود ... این چاه در واقع چاه آب نیست بلکه گذرگاه سرزمین سرما و تاریکی است». (امیرقاسمی، ۱۳۹۱: ۹۸)

زمین را بدرانم اکنون به چنگ	به پروین براندازم آسوده سنگ
مرا گفت چون تیره گردد هوا	شب از چنگ خورشید یابد رها
به کردار کوه آتشی بر فروز	که سنگ و سر چاه گردد چو روز

(فردوسی، ۱۳۷۹: ۶۹/۵)

چون به سر چاه می‌آیند رستم از پهلوانان می‌خواهد که سنگ را از روی چاه بردارند هفت نفر از پهلوانان به سراغ سنگ می‌روند که نمی‌توانند آن را بردارند تا این که خود رستم می‌آید و سنگ را برمی‌دارد و دوباره به پیشه چین پرتاب می‌کند. (همان: ۷۱/۵)

۵-۱۲- جام جهان نما (جام جم)

«جام جم (جام جهان نما) در تمامی فرهنگ‌ها جامی بوده است که احوال عالم و راز هفت فلک را در آن می‌دیده‌اند. در خدای‌نامه‌ها آمده است که صور نجومی و سیارات هفت کشور زمین بر آن نقش شده بودند و خاصیتی اسرارآمیز داشت به طوری که هرچه در دنیا دور دست کره زمین اتفاق می‌افتاد بر روی آن منعکس می‌شد». (یاحقی، ۱۳۸۶: ۲۷۴-۲۷۵)

یکی از موارد استفاده از جام جهان نما در همین داستان بیژن و منیژه بوده است؛ بدین صورت که بعد از ناپدید شدن بیژن و گرفتاری او در سرزمین توران، وقتی گرگین خبر گم شدن او را به کیخسرو و گیو می‌رساند کیخسرو، که رمز دانش و معرفت است گیو را دلداری می‌دهد که نگران

نباش مطمئناً بیژن زنده است. بعد به گیو می‌گوید هر جا می‌توانی او را بجوی من نیز افراد زیادی را برای جستن او راهی می‌کنم تا شاید نشانی از او به دست بیاوریم؛ کیخسرو به گیو قول می‌دهد که به محض رسیدن فصل بهار در جام جهان نما نگاه کند تا بیژن را پیدا کنند؛ سوالی که در اینجا پیش می‌آید این است که چرا کیخسرو همان لحظه به جام جهان نما نمی‌نگرد و صبر می‌کند تا فصل بهار بیاید؟ جواب این سوال به شرح زیر است: داستان بیژن و منیژه بر اساس تحلیل ما مربوط به اساطیر باروری طبیعت است و بیژن ایزد خورشیدی است که برای آوردن خورشید از چاه مغرب راهی شده است. در هنگام گرفتاری او، هنوز فصل زمستان است و خورشید بارور کننده طبیعت باید در فصل بهار از چاه بیرون بیاید. و بعد از آنکه گیو و دیگران هرچه می‌جویند نشانی از بیژن نمی‌یابند فصل بهار فرا می‌رسد و کیخسرو با نگاه کردن به جام جهان نما از سرنوشت بیژن خبر می‌دهد:

چون روز فرخ فراز آمدش	بدان جام روشن نیاز آمدش ...
یکی جام بر کف نهاده نیند	بدو اندرون هفت کشور پدید
زمان و نشان سپهر بلند	همه کرده پیدا چه و چون و چند ...
به هر هفت کشور همی بنگرید	ز بیژن به جایی نشانی ندید
سوی کشور گرگساران رسید	به فرمان یزدان مر او را بدید...

(همان: ۴۳/۵-۴۲)

۵-۱۳- رستم

رستم در داستان بیژن و منیژه، مثل سایر جنگهای سخت ایران با توران نقش اساسی دارد؛ بعد از این که کیخسرو در جام جهان نما می‌نگرد و می‌بیند که بیژن در سرزمین توران در چاهی اسیر است نامه‌ای به رستم می‌نویسد و از او می‌خواهد که بیاید و برای نجات بیژن اقدام کند (فردوسی، ۱۳۷۹: ۴۵/۵-۴۴) که رستم بعد از رسیدن نامه، و گزارش گیو از کارهایی که در جستن بیژن انجام شده همراه با گیو رهسپار دربار کیخسرو شد سپس در لباس بازرگانان رفت و بیژن را از چاه افراسیاب نجات داد. در این گونه داستان‌ها که در ارتباط با مضمون باروری هستند معمولاً قهرمانی را که به چاه رفته تا باروری و حیات جدید را به طبیعت برگرداند یک پهلوان

نام‌آور یا یک عنصر اساطیری نجات می‌دهد در این داستان نیز رستم همان نقش سیمرغ را بازی می‌کند و بیژن را از چاه بیرون می‌کشد:

فرو هشت رستم به زندان کمند برآوردش از چاه با پای بند
(همان: ۷۲/۵)

اتفاقاً در بیتی رستم به سیمرغ (خورشید) تشبیه می‌شود. کیخسرو به رستم می‌گوید:

به رستم چنین گفت پس شهریار که ای نیک پیوند و به روزگار
ز هر بد توی پیش ایران سپر همیشه چو سیمرغ گسترده پر
(همان: ۵۵/۵)

۵-۱۴- آتش

آتش وسیله استحاله است زیرا همه پدیده‌ها از آتش برمی‌خیزد و بدان باز می‌گردد. آتش مثل دانه‌ای است که در زندگی‌های پیاپی تولید مثل می‌کند و به همین جهت با غریزه جنسی و بارورسازی ارتباط می‌یابد. فریزر از آیین‌های بسیاری اسم می‌برد که در آن، مشعل‌ها، آتش‌بازی‌ها، انگرهای سوزان و حتی خاکسترها را دارای نیروی انگیزش رشد گندم‌زارها، آسایش و سعادت انسان و حیوان پنداشته‌اند. ویلهلم منهارت جشن‌های آتش را نماد نور و گرمای خورشید می‌داند؛ این مراسم دارای اهداف تطهیر و نابودسازی نیروهای شیطانی است و تطهیر الزاماً وسیله‌ای ایثارگرانه برای دستیابی به پیروزی خورشید است. (سرلو، ۱۳۸۹: ۹۹-۹۸) افروختن آتش مترادف با زایش و رستاخیز است و در فرهنگ‌های اولیه با آفرینش جنسی یکسان دانسته شده است. حمل مشعل در عروسی‌ها و مناسک باروری نماد نیروی مولد آتش است. (کوپر، ۱۳۸۶: ۴)

در داستان بیژن و منیژه، بعد از این که بیژن انگشتی رستم را داخل مرغ بریان می‌بیند و به منیژه می‌گوید که رستم برای نجات دادن او آمده منیژه به پیش رستم می‌آید و رستم به او می‌گوید:

چو با او بگویی سخن رازدار شب تیره گوشت به آواز دار
ز بیشه فراز آر هیزم به روز شب آید یکی آتشی برفروز
(فردوسی، ۱۳۷۹: ۶۹/۵)

منیژه می‌رود و این خبر را به بیژن می‌دهد و می‌گوید:

مرا گفت چون تیره گردد هوا شب از چنگ خورشید یابد رها
به کردار کوه آتشی بفرروز که سنگ و سر چاه گردد چو روز...
(همان)

سپس منیره مقدمات روشن کردن آتش را فراهم می‌کند:

چو از پشم خورشید شد ناپدید شب تره بر کوه دامن کشید ...
منیره سبک آتشی برفروخت که چشم شب قیرگون را بسوخت
(همان: ۷۰/۵)

سپس رستم و پهلوانان ایران با نشانی آتش می‌روند به سر چاه و بیژن را از چاه بیرون می‌آورند. با اینکه در ظاهر داستان، منیره به پیشنهاد رستم و برای پیدا کردن چاه در شب، آتش را روشن می‌کند اما به نظر می‌رسد که این آتش با فضای اساطیری داستان ارتباط دارد و به طبیعت و باروری آن مربوط است چنانکه «آریاها اعتقاد داشتند که آتش اساس و جوهر زندگی و هستی بوده و چنین می‌پنداشتند که میان آتش و نبات رابطه‌ای وجود داشته است». (عفیسی، ۱۳۸۳: ۴۰۶)

هینلز نیز اعتقاد دارد: «آتش‌های مقدس نمودار فرمانروایی معنوی روشنی و راستی در نبرد با نیروهای تاریکی هستند و این نبردی است که مومنان با همکاری اورمزد و پسرش آتش بدان می‌پردازند». (هینلز، ۱۳۹۳: ۱۸) آتش مخصوصاً در میان زرتشتیان مقدس بوده است معین دربارهٔ مقدس بودن آتش می‌نویسد: «مقدس بودن عنصر آتش میان تمام اقوام قدیم مانند عدد هفت، مشترک و آن همیشه مورد ستایش مخصوص و محبت نوع بشر بوده است؛ زیرا که آتش، دوست و مصاحب سودمند انسان است. آتش در اجاق خانواده، فقدان اشعه آفتاب و گرمی خورشید را جبران می‌کند و دافع زیانها و پلیدیهای است که در تاریکی پنهانند». (معین، ۱۳۸۴: ۴۱/۱)

اشخاصی که در زمره روحانیون نبودند همچنین در آتشکده‌ها راه داشتند و مکلف بودند به آن مقام رفته دعای نیایش آتش را بخوانند» (کریستن سن، ۱۳۷۸: ۱۱۷) بنابراین می‌توان احتمال داد آتشی که منیره روشن می‌کند برای جشن میدیوزرم باشد که آتش نمادینی است برای باروری و نشانه‌ای از گرمی خورشید. یک نشانه مهم برای اینکه این زمان مصادف با گاهنبار اول، جشن میدیوزرم باشد انفاق و خیرات دادن در گاهنبارهاست.

به نظر می‌رسد انفاق رستم به منیژه در ارتباط با این مراسم باشد چنانکه ذکر شد فقرا در این جشن از خوان نعمت ثروتمندان بهره‌مند می‌شدند؛ منیژه که با شنیدن آمدن گروهی از ایران به تجارت به نزد رستم می‌آید و با او دربارهٔ بیژن صحبت می‌کند رستم ابتدا عصبانی می‌شود و او را می‌راند که منیژه با لابه و زاری از رستم طلب کمک می‌کند:

به رستم نگه کرد و بگریست زار ز خواری بیارید خون بر کنار
بدو گفت کای مهتر پرخرد ز تو سرد گفتن نه اندر خورد...
(فردوسی، ۱۳۷۹: ۶۴/۵)

نکته جالب در سخنان منیژه این است که او خودش را درویش می‌خواند که احتمال ارتباط ژرف ساخت این داستان با این جشن را زیاد می‌کند؛ بعد از این سخنان منیژه، رستم به نرمی و لطافت با او صحبت می‌کند و دستور می‌دهد از هر غذایی به او بدهند:

بفرمود تا خوردنی هرچه بود نهادند در پیش درویش زود
(همان: ۶۵/۵)

که دوباره منیژه را درویش (فقیر و بینوا) می‌خواند که در جشن گاهنبارها می‌رفتند و از خوان نعمت توانگران بهره‌مند می‌شدند؛ و از منیژه دربارهٔ اوضاع روزگارش و چرایی آمدن به پیش او سؤال می‌کند و بعد از جواب منیژه و گفتگو با او به آشپز می‌گوید:

به خوالیگرش گفت کز هر خورش که او را بیاید بیاور برش
یکی مرغ بریان بفرمود گرم نوشته بد و اندرون نان نرم...
(همان: ۶۶/۵)

با همهٔ این توضیحات به نظر می‌رسد انفاق رستم به منیژه (درویش) و روشن کردن آتش در ارتباط با جشن میدیوزرم بوده باشد. در پایان ذکر این نکته ضروری است که آغاز سال در این نوع داستان‌ها از تابستان بوده است نه بهار. عروسی قهرمانان زن و مرد نیز به نشانهٔ آغاز سال جدید و باروری طبیعت و فصل گرما در آغاز تابستان می‌گرفته است تا از آغاز سال جدید، شاه جدید با ایزد بانوی جدید بر تخت بنشیند و باعث باروری طبیعت شود. در این داستان، اگر زمان بیرون آمدن بیژن را نیمهٔ اردیبهشت بدانیم بعد از آن جنگ با تورانیان اتفاق می‌افتد تا مدتی که برای بازگشت به ایران صرف می‌شود باید زمان رسیدن بیژن به نزد کیخسرو در اوّل تابستان باشد.

نتیجه گیری

چنانکه ذکر شد داستان بیژن و منیژه با اسطوره طبیعت و آیین‌های باروری ارتباط دارد؛ در این داستان، بیژن به عنوان قهرمان که نمودی از ایزد خورشید است منیژه را که نماد باروری و سرزندگی و حیات است از دست افراسیاب که نمادی از دیو و اژدها و پادشاه سرزمین سرما و تاریکی است رهایی می‌بخشد که این رهایی و آزاد شدن بیان نمادین سپری شدن خواب طبیعت (فصل سرد) و رسیدن زمان بیداری طبیعت و فصل گرم است. در این داستان زمان بیرون آمدن بیژن از چاه که در فصل بهار اتفاق می‌افتد کاملاً معنادار است چون او نماد خورشید است و زمان تأثیرگذاری خورشید در طبیعت فصل بهار است بنابراین او در فصل بهار از چاه مغرب بیرون می‌آید تا با تأثیرگذاری در طبیعت باروری و حیات آن را ممکن سازد.

فهرست منابع و مآخذ

- ۱- الیاده، میرچا، (۱۳۶۸)، *آیین‌ها و نمادهای آشناسازی*، ترجمه نصرالله زنگویی، تهران: آگه.
- ۲- _____، ۱۳۹۳، *هنر اسرارآمیزی*، ترجمه مینا غرویان، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه.
- ۳- امیرقاسمی، مینو، ۱۳۹۱، *درباره قصه‌های اسطوره‌ای*، تهران: نشر مرکز.
- ۴- بهار، مهرداد، (۱۳۸۴) *الف، از اسطوره تا تاریخ*، تهران: چشمه.
- ۵- _____، ۱۳۸۴ ب، *پژوهشی در اساطیر ایران*، تهران: آگه.
- ۶- پورجعفری، محمدرضا (مترجم)، (۱۳۸۸)، *درآمدی بر انسان‌شناسی هنر و ادبیات*، تهران: ثالث.
- ۷- پوردادود، ابراهیم، (۱۳۸۷)، *خرده اوستا*، نامه مینوی، تهران: دنیای کتاب.
- ۸- جعفری، طیبه و چوقادی، زینب، (۱۳۹۲)، «*بازشناسی کهن الگوها و عناصر نمادین در داستان بیژن و منیژه*»، فنون ادبی، سال پنجم، ش ۱، صص: ۱۶۸-۱۵۵
- ۹- دوبوکور، مونیک، (۱۳۸۷)، *رمزهای زنده جان*، ترجمه جلال ستاری، تهران: مرکز.
- ۱۰- رضائی دشت ارژنه، محمود، (۱۳۹۱)، «*تحلیل روانشناختی وقتی نیچه گریست- اثر اروین یالوم*»، پژوهش ادبیات معاصر ایران جهان، دوره ۱۶، شماره ۴، پائیز و زمستان، صص: ۲۱-۳۶.
- ۱۱- زمردی، حمیرا، (۱۳۸۵)، *نقد تطبیقی ادیان و اساطیر*، تهران: زوآر.
- ۱۲- سرکاراتی، بهمن، (۱۳۸۵)، *سایه‌های شکار شده*، تهران: طهوری.
- ۱۳- سرلو، خوان ادواردو، (۱۳۸۹)، *فرهنگ نمادها*، ترجمه مهرانگیز اوحدی، تهران: داستان.
- ۱۴- شوالیه، ژان ژاک؛ گبران، آلن، (۱۳۸۵)، *فرهنگ نمادها: رویاها، روژسوم، ایما، اشاره، اشکال و قوالب، چهره‌ها، رنگ‌ها، اعداد*، ترجمه سودابه فضایی، ۴ جلد، تهران: جیحون، چاپ اول.
- ۱۴- عفیفی، رحیم، (۱۳۸۳)، *اساطیر و فرهنگ ایران*، تهران: توس.
- ۱۵- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۷۹)، *شاهنامه*، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره.
- ۱۶- فریزر، جیمز، (۱۳۸۸)، *شاخه زرین (پژوهشی در جادو و دین)*، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: آگه.
- ۱۷- قلی‌زاده، خسرو، (۱۳۹۲)، *دانشنامه اساطیری جانوران*، تهران: کتاب پارسه.

- ۱۸- کریستن سن، آرتور، (۱۳۷۸)، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران: صدای معاصر.
- ۱۹- کمپیل، جوزف، (۱۳۹۲)، *قهرمان هزار چهره*، ترجمه شادی خسروپناه، مشهد: گل آفتاب.
- ۲۰- کوپر، جی سی، (۱۳۸۶)، *فرهنگ محصور نمادهای سنتی*، ترجمه ملیحه کرباسیان، تهران: فرهنگ نشر نو.
- ۲۱- لوفلر - دلاشو، م، (۱۳۸۶)، *زبان رمزی قصه‌های پریوار*، ترجمه جلال ستاری، تهران: توس.
- ۲۲- مصفا، ابوالفضل، (۱۳۵۷)، *فرهنگ اصطلاحات نجومی*، تبریز: مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
- ۲۳- معین، محمد، (۱۳۸۴)، *مزدیسنا و ادب فارسی*، (ج ۱)، تهران: دانشگاه تهران.
- ۲۴- هال، جیمز، (۱۳۹۰)، *فرهنگ نگاره‌ای نمادها در هنر شرق و غرب*، ترجمه رقیه بهزادی، تهران: فرهنگ معاصر.
- ۲۵- هینلز، جان راسل، (۱۳۹۳)، *شناخت اساطیر ایران*، ترجمه باجلان فرخی، تهران: اساطیر.
- ۲۶- یاحقی، محمدجعفر، (۱۳۸۶)، *فرهنگ اساطیر*، تهران: فرهنگ معاصر.